



نقد و بررسی تاثیر رنسانس در اومانيسم

محمد مرادی

دانشجوی کارشناسی ارشد مدرسی معارف اسلامی دانشگاه تهران

moradi1988@ut.ac.ir

چکیده :

رنسانس ، جنبش نوزایش هنری ، اندیشگی و علمی در سده ی چهاردهم میلادی ، در شمال ایتالیا آغازید. رنسانس هنر غربی را در همه زمینه ها از ریشه دگرگون ساخت و فراتر از آن ، بر شیوه ی نگرش به انسان و طبیعت و رابطه با خداوند تأثیری ژرف نهاد و راه یکی از شگرف ترین پدیده های تاریخ بشری یعنی مدرنیته را گشود. دوران رنسانس (قرن های ۱۴ و ۱۵) را آغاز ظهور اومانيسم جدید در فرهنگ غرب می دانند. اصولاً رنسانس خود پدیده ای اومانيستی است. دو چیز دوران رنسانس را از دوره های قبل از خودش متمایز می کند: کشف جهان و کشف انسان. اول ، میل به کشف جهان، میل به کشف عالمی است که از نظر نجومی بسیار بزرگتر از محدوده قابل مشاهده ماست. دوم، کشف عظمت های انسان و بازگشت به کرامت انسانی نیز از نشانه های بارز این دوره است؛ انسان رنسانس، از حیث فردی، دارای کرامتی است که نمی توان مانند کودک با او رفتار کرد. بنابراین تمام چیزهای اطراف او، از روابط خانوادگی گرفته تا رابطه با بالا دست و زیر دست، تغییر می کند. در اندیشه غرب بعد از قرون وسطی و در دوران رنسانس شاهد تحولات فراوانی هستیم . در این اندیشه افسار گسیخته غرب زده ، انسان بر جایگاه خدا تکیه زده و خواسته های او محوریت پیدا نموده ، همه باید مطیع خواسته های انسان باشند . در این مقاله بر آن هستیم که یک تعریف روشنی از رنسانس و اومانيسم ، بیان شود و تأثیراتی که دوران رنسانس در اومانيسم و انسان محوری گذاشته است ، نیز بررسی و به آن پرداخته شود. ضمناً نظرات دانشمندان مسلمان ، راجع به این مساله تحلیل شود.

واژگان کلیدی :

رنسانس ، اومانيسم ، انسان ، سکولار ، دکارت ، علامه طباطبایی (ره)، المنار (ره) ، امام خمینی (ره)

مقدمه:

همیشه این سوال بین اهل تحقیق رواج داشته که دوران رنسانس چگونه و چه طور در اومانیسم و انسان محوری اثر گذاشته است ، و پیامدهای ناشی از این دوران چه بوده است . باید بدانیم که واژه ی «رنسانس» از زبان فرانسه به دوران جدید وام داده شده است و به معنی تولد دوباره یا نوزایی است. زیرا کسانی که دوران رنسانس را پدید آوردند ، بر این گمان و باور بوده اند که عصر آنها با قرون وسطا هیچ ارتباط وثیقی ندارد، بلکه به یونان و روم باستان مربوط میشود؛ چرا که به زعم آنها ، بشر تنها در دنیای باستان کارها و موفقیت های بزرگ را تجربه کرد و در واقع رنسانس بر سر آن بود که با نوزایی فرهنگ یونان و روم ، امکان موفقیت و پیشرفت های سترگ را دگر باره فراهم آورد. [ادارایی ، ۱۳۸۶ : ۲].

در این دوره بود که انسان دوستی _ و به تعبیر دقیقتر ، انسان محوری _ در حیات فرهنگی غرب وارد شد و با مادی ساختن نگرش های آدمیان آنان را تشویق کرد که زیبایی را در طبیعت بجویند، نه لزوما در تصاویر مقدس .ج.ا. سیمونز رنسانس را «رجوع به آثار گذشته توسط پژوهشگران ، شاعران و نقاشان قرن های چهاردهم و پانزدهم میداند که صرفا به آثار نوشتاری محدود نمی شود ، بلکه «روح دوران کلاسیک باستان را احیا میکند». او فرانچسکو پترارک ، از چهره های شاخص رنسانس را «کریستف کلمب نیمکر» معنوی جدید و کاشف فرهنگ مدرن میداند (دیویس ، ۱۳۷۸ : ۳۲)

مروری بر تاریخ غرب از سده های میانه تا عصر حاضر نشان دهنده آن است که دوره رنسانس در سیر تحول تمدن و تفکر مغرب زمین و از جمله در فلسفه این دیار ، نقشی سرنوشت ساز داشته است ؛ چرا که تحولات چند جانبه ای که در حوزه عمل و اندیشه انسان غربی پدید آمد تحولاتی مبنایی و در نوع نگاه او به انسان و جهان بود . در عین حال این مقطع زمانی یعنی قرن های چهاردهم تا شانزدهم را باید نه یک دوره مستقل ، که دوره ای انتقالی دانست که حد فاصل و محور تغییر مسیر غرب از قرون وسطی به عصر جدید است. این دوره نقطه عطفی است که زمینه ساز تحولات گسترده در عرصه های گوناگون جامعه غربی و اندیشه آن شده است.

(vasoli,2000 :73)

از آنجا که این حوزه بخش اعظم الهام و مواد خام خود را از نوشته های رومی ، و به طور خاص یونان باستان ، میگرفت ، مترجمان و آموزگاران این آثار ، که معمولا ایتالیایی بودند ، خود را *umanist* یا اومانیست نامیدند. بنابراین اومانیست کسی بود که این موضوعات را تدریس می کرد یا مصالح لازم را برای تدریس کننده آن فراهم می آورد (دیویس ، ۱۳۷۸ : ۱۷۰ :mann2000؛)

در اینکه آیا واقعا می توان یک تعریف دقیق از اومانیسم ارائه کرد ، دیدگاههای مختلفی وجود دارد. کریستلر خاطر نشان کرد که تعریف این واژه ، هم چون تعریف خود رنسانس ، معرکه آرای گوناگون است. (kristeller , 2000 :113)

در این مقاله سعی شده است که یک تعریف روشنی از رنسانس و اومانیسم ، بیان شود و تاثیراتی که دوران رنسانس در اومانیسم و انسان محوری گذاشته است ، نیز بررسی و به آن پرداخته شود ؛ ضمن آن که دیدگاه علمای اسلام را نیز نسبت به رنسانس و اومانیسم بیان خواهیم کرد.

آشنایی اجمالی با رنسانس :

واژه رنسانس معمولاً از نظر ریشه لغوی ناظر به چهار معنا یا کاربرد است :یک. احیا، رشد و ارتقای هنر و آموزش، تحت تأثیر الگوهای کلاسیک که در اواخر قرون وسطی از ایتالیا آغاز گردید؛ دو. دوره زمانی مربوط به فرآیند فوق الذکر؛ سه. فرهنگها و سبکهای هنری، معماری، ادبیات، نقاشی، موسیقی و... که طی این دوران سر بر آوردند و رشد و تکامل یافتند؛ چهار. هر گونه فرآیند احیا، نوسازی، نوزایی، رشد و تکاملی از این دست (نوذری، 1379: 81).

مرحوم دهخدا رنسانس را چنین تعریف میکند: «عصر نوزایی، تجدید حیات، احیا، تولد جدید، تجدیدخواهی، حیات مجدد (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۷: ۱۰۷۹۸)».

از اواخر قرون وسطی، تحرک معنوی و مادی از خاور زمین و سواحل مدیترانه‌های شمال آفریقا به سواحل مقابل انتقال یافت و ملت‌هایی که قرن‌ها در رکود و سکون فرو رفته بودند، چشم به دنیای جدید گشودند. به همین علت، خود آنها این دوران را رنسانس یا نوزایش نامیدند و در آن به احیای مجدد ارزش‌های علمی، انسان‌گرایی و اصلاح دینی، یا نهضت اصلاح کلیسای عیسوی پرداختند. آغاز رنسانس را از سقوط قسطنطنیه (۱۴۵۳) (به دست ترکان عثمانی و ترجمه پناهندگان فلسفه دان رومی - یونانی دانست. البته عده‌های هم کشف قاره آمریکا ۱۴۹۲ را مبدا دوره رنسانس میدانند). (سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۷، ج ۴: ۱۱)

سرخوردگی بشر قرون وسطا از زندگی و سرکوب تمایلات او برای رسیدن به نیازهای دنیوی سبب شد تا انسان دوره رنسانس، یکسره از تعالیم دینی و معنوی روی برتابد و اخلاق پروتانیسم و روح سرمایه داری را برگزیند. اهمیت بیش از حد به مادیات، فن، تکنیک، صنعت انسان محوری بجای خدامحوری و... همگی نشان از واکنشی شدید در مقابل گذشته است (محمدی، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

برای همین میتوان دوره رنسانس را دوران آغاز جدایی عنیت از ذهنیت، تجربه گرایی، اصالت عقل، دنیوی شدن امور، سکولاریزم و آغاز مدرنیسم نام نهاد (محمدی، ۱۳۸۰: ۱۳۱).

3

رنسانس ترکیبی از دو انقلاب بود، یکی غیرمذهبی شدن مردم قرون وسطا و دیگری ظهور دولت جدید. این دگرگونی ابتدا فقط به انتقاد مردم از کلیسا در امور اخلاقی و دنیوی خلاصه میشد مثل جنبش فرانسیسی. اما با نتیجه نگرفتن از این اصلاحات دست به انتقادات ویرانکننده نسبت به دین زدند. از جمله آغازکنندگان این انتقادات خود کشیشان کاتولیک بودند مانند ویکلیف (محمدی، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

رنسانس، جنبش نوزایش هنری، ادبی، اندیشگی، و علمی در سده ی چهاردهم میلادی، انقلابی در سپهر اندیشه و پهنه های گوناگون هنری پدید آورد الگوهای خود را به تندی در سراسر اروپا گسترده و تا پایان سده ی شانزدهم در این گوشه از گیتی چیره ماند.

رنسانس با بازگشت به زیبایی شناسی یونانی و رومی و بازیافت های متن های ادبی، علمی، و فلسفی باستانی، از سویی، زیبایی شناسی قرون وسطایی در سبک گوتیک را به چال کشید و از سوی دیگر اندیشه های فسرده آدمی و انسان گرایی، الهیات جزمی و خشک اندیشانه و اسکولاستیک را گسست. (پی یر ماری، ترجمه احمدی ۱۳۹۰، ص ۱۰)

آشنایی اجمالی با اومانیسیم:

واژه *humanism* که به معنای «مکتب اصالت بشر، بشرانگاری، انسانمداری، انسانگرایی» و مانند آن است، از ریشه *humilis* و واژه لاتین *humus*، به معنای «خاک یا زمین» است. از این رو، *homo* به معنای «هستی زمینی و *humanus* به معنای خاکی یا انسان است (ابراهیم زاده آملی، ۱۳۸۶)

در تعاریف صورت گرفته از «اومانیسیم»، همواره دو نگاه تاریخی و فلسفی حاکم بوده است. تعاریفی با رجوع به هویت تاریخی این اندیشه معتقدند: اومانیسیم یک جنبش و یک نهضت است که در برهه ای از تاریخ اروپا اثرگذار بوده و اومانیسیت ها پیگیر حوزه درسی بوده اند تا آرایه های منطق، ادبیات، ریاضیات و آثار نویسندگان یونانی و رومی را مطالعه کنند، و اومانیسیت کسی بود که این موضوع را ترجمه یا تدریس و یا زمینه های تدریس آن را فراهم می ساخت (دیویس، ۱۳۷۸، ص ۱۷۰)



در فرهنگ علمی انتقادی فلسفه، ذیل واژه «اصالت بشر» می خوانیم: نهضت نفسانی، که به وسیله انسانگرایان دوره احیا و تجدد بیان شده، در کوشش است برای بالا بردن مقام نفس انسانی و ارزش دادن به او و انسانگرایی جز شوق روزگار باستان (لالاند، ۱۳۷۷، ص ۲۳۰).

مورخان تاریخ اومانیسیم را تا قرن دوازدهم میلادی، و مدارس پاریس، به ویژه «مدرسه کلیسای شارتر»، به عقب تر از آن میبرند. (ایلخانی، ۱۳۸۲، ص ۵۷۰).

در مقابل این نگرش، برخی از منابع همچون دائرةالمعارف پل ادوارز، ضمن تأکید بر عناصر تاریخی، بر فکری بودن این جریان و اثرگذاری آن در تاریخ غرب تأکید داشته و معتقدند: اومانیسیم جنبش فلسفی و ادبی است که در نیمه دوم قرن چهاردهم، از ایتالیا آغاز گردید و به کشورهای دیگر اروپایی کشانیده شد. این جنبش یکی از عوامل فرهنگ جدید را تشکیل می دهد. همچنین اومانیسیم فلسفه ای است که ارزش یا مقام انسان را ارج مینهد و او را میزان همه چیز قرار میدهد» (ابراهیم زاده آملی، ۱۳۸۶).

بنابراین، در فهم اومانیسیم، گاه «اومانیسیم» به معنای هویت تاریخی و آنچه در عصر نوزایی اتفاق افتاد مدنظر گرفته می شود و گاه به جوهره تفکری آن و فهم این جریان از هستی و انسان نظر شده که البته یکی با نگاهی تاریخی و دیگری با نگاهی فلسفی شکل گرفته است.

به خاطر این که با هدف مکتب آشنا بشویم باید حقیقت انسان را در مکتب اومانیسیم بررسی کنیم.

4

حقیقت انسان در مکتب اومانیسیم

«قرون وسطا» و «حاکمیت مطلق و جابرانه کلیسا» دو تعبیری هستند که با به یاد آوردن یکی، دیگری تداعی میشود. حاکمیت مطلق و سلطه وحشتناک کلیسا بر سراسر اروپای قرون وسطا، ایجاد محکمه های تفتیش عقاید، توجیه و پشتیبانی نظامهای استکباری و اربابان زر و زور و مخالفت با دستاوردهای انسانی، ستیز با مطلقهای غلط ذهن کلیسایی، همه و همه زمینه های انعقاد رنسانس را فراهم آورد و دیدگاه آنها را به انسان و جهان تغییر داد. انسان غربی، کلیسا را منادی جهل و فقر و ستم میدید و پذیرش این همه ذلت تحت نام خدا و کلیسا برایش تحمل پذیر نبود. بدین ترتیب رنسانس آغاز میشود و کلیسا به علت سیاهکاریها و جنایتهایش از درون می پوسد. نهضت اصالح مذهبی در درون کلیسا تحت عنوان «پروتستانتیسیم» اوج میگردد و ماده گرایی به انحاء مختلف رخ مینماید.

نفوذ معنوی کلیسا به دنبال زوال و سلطه سیاسی آن از میان می رود و برای اولین بار انسان غربی خود را از بند عبودیت خدا و کلیسا می رهاند. بدین ترتیب حرکت الحادی «انسان محوری» در برابر فرهنگ «خدا محوری» به وجود می آید. این حرکت الحادی که به «اومانیسیم» معروف است، انسان را جای خدا قرار میدهد و او را به جای خدا «فعال مایشاء» میندازد و خدایی را که در طول قرون گذشته در آسمان معتقد بودند اکنون در زمین و در قالب انسان میبینند. منادیان اومانیسیم ندای آزادی انسان از هر بندی، حتی عبودیت خدا، سر می دهند و انسان را خدای روی زمین قلمداد میکنند. (هاشمی؛ علی زاده، ۱۳۹۶: ۱۶۹)

امام خمینی (ره) در نقد این اندیشه اومانیسیت ها می گویند:

امام میفرمایند جهان بینی؛ اومانیسیم را تفکری میداند که انسانیت انسان را نابود کرده است و از انسان یک حیوان وحشی و آدمخوار ساخته است: تربیت غرب، انسان را از انسانیت خودش خلع کرده! به جای او یک حیوان آدمکش گذاشته است! ... غرب حیوان بار می آورد. آن هم نه یک حیوان آرام، یک حیوان وحشی! آدمکش! آدمخوار! پیشرفت، پیشرفت انسانی نیست؛ پیشرفت حیوانی است. تربیت انسانی نیست. در غرب تربیت حیوانی است. (همان: ۱۷۴)

امام خامنه ای حفظه الله نیز در نقد این تفکر اینگونه فرموده اند:



همه جنایت هایی که تقریباً در طول صد و پنجاه سال اخیر صورت گرفته، از آغاز روشنفکری غربی (رنسانس) در صحنه عمل، محصول تجربه غرب (اومانیسم) است. یک قلم آن دو جنگ جهانی است که میلیونها کشته بر ملتها تحمیل کرد! یک نمونه دیگر از ناکامی های تجربه غربی در اداره بشر و تأمین خوشبختی انسان، مسئله استعمار است. آفریقا قاره ای است که اروپاییها به آنجا رفتند و با کشتار و قتل و غارت از بی خبری مردم استفاده کردند. یک نمونه دیگر فاشیسم است. ممکن است کوره های آدمسوزی هیتلر که یهودیها ادعا میکنند دروغ باشد اما جنایات هیتلر دروغ نیست. کمونیسم و اردوگاههای کار اجباری و به سیبری فرستادن و بقیه چیزها از همین قبیل است. لیبرالیسم را هم شما امروز دارید مشاهده میکنید، زندان ابوغریب و زندان گوانتانامو و زندانهای دیگر. آنها معتقدند که انسان به قول خودشان سفید، یعنی انسان اروپایی، انسان درجه یک است و انسانهای دیگر، انسان درجه دو هستند. اگر به نفع انسان درجه یک، هر گونه جفایی به انسان درجه دو بشود از نظر منطق تمدن غربی و فرهنگ حاکم بر تجربه غربی ایرادی ندارد.

(همان : ۱۷۵)

یکی از تاثیرات رنسانس ، اثر بر روی اومانیسم سکولار است که انسان را هدف و معیار همه چیز می داند و تا حد خدایی انسان را بالا می برد.

اومانیسم سکولار

در تلقی سکولار ، انسان معیار همه چیز است. انسان ملاک نهایی و اصلی است که تمام زندگی ، بر اساس او سنجش و ارزیابی می شود. اموری چون قانون ، عدالت ، خوبی ، زیبایی ، درستی و نادرستی همه بر اساس قواعد بشری ، بدون اعتقاد به خدا یا کتاب مقدس ، ارزیابی می شوند.

انسان محور و مرکز خویشتن و همه اشیاء و حتی خالق خدای خود است. در این تلقی ارزشی ورای انسان وجود ندارد و همه چیز دایر مدار انسان است . انسان معیار شناخت ، معیار ارزش ، و معیار حقانیت و درستی و نادرستی است.

این دیدگاه را می توان در آثار اندیشمندانی چون مارکس ، کانت و آگوست کنت و در ادامه در مکاتبی چون اگزستانسیالیسم جست. دیدگاه های اومانیسم سکولار را می توان در دو مانیفستی که یکی در سال ۱۹۳۳ و دیگری در سال ۱۹۷۳ منتشر شد ، به دست آورد. (حسنی ، ۱۳۹۲ : ۱۲۹)

اومانیسم سکولار ، فرایندی تکاملی را از ابتدای رنسانس آغاز کرده است :

در گام نخست که از قرن شانزدهم و هفدهم آغاز شد ، انسان به نحوی جفا کارانه ریشه های تغذیه کننده اش را به فراموشی سپرد و تمدنی بر اساس قدرت عقل انسانی تاسیس کرد . این در حالی بود که وی هنوز بر اساس الگویی مسیحی عمل میکرد ؛ الگویی که به تدریج دچار تحریف شد ؛ در گام دوم که قرن هیجده و نوزده را در بر می گیرد ، انسان خود را از معیارهای فوق طبیعی جدا ساخت و معتقد شد که باید خویشتن را از خرافات مذهب و حیانی مسیحی رها کند و در معرض خوبی و نیکی طبیعی و فطری قرار دهد؛

گام سوم زمان بر اندازی مادی ارزش هاست ؛ زمان انقلابی که انسان ، غایت و نهایتش را به نحوی قاطعانه در خویشتن قرار داد. (حسنی ، ۱۳۹۲ : ۱۲۹)

با توجه به مطالبی که درباره تعریف اومانیسم مطرح شد ، کاملاً روشن است که هیچ ذات و ماهیت خاص و عینی وجود ندارد که اصطلاح اومانیسم به آن اشاره داشته باشد و از سویی دیگر ، انسان گراها دارای عقاید فلسفی متفاوتی هستند ؛ ولی با این همه شاید بتوان گفت اومانیست ها در برخی از ویژگی ها با هم مشترک اند که به تناسب بحث مشارالیه به یکی از این ویژگی ها اشاره می کنیم.

**طبیعت گرایی :**

اومانیست ها در مخالفت با جهان بینی ماورای طبیعی با ماتریالیست ها و طبیعت گرایان مشترک هستند ، گرچه این لزوما به معنای ماتریالیست یا طبیعت گرا بودن آنها نیست.

جسم و حواس انسان ، او را به طبیعت گره می زند و توان جدایی از طبیعت را از او می گیرد. از این رو انسان مهمان ناخوانده عالم طبیعت نیست و باید این دنیا را ماورای خویش سازد و بدین وسیله در یابد که نیازهای اولیه ، وی را به این عالم پیوند داده اند.

از این رو اومانیست ها از پذیرش اینکه خدا منشاء نهایی همه موجودات و ارزش ها باشد و یا اینکه شکاف بین طبیعت و ماورای طبیعت باشد سرباز می زنند . در نظر آنها انسان قسمتی از طبیعت است ولو اینکه دارای ابعاد خاصی باشد سرباز میزنند. در نظر آنها انسان قسمتی از طبیعت است ولو اینکه دارای ابعاد خاصی چون آزادی است. شکافی بین ذهن انسان از یک سو و بدن او از سوی دیگر نیست و همچنین شخصیت یا روح انسان جایگاه خاصی ندارد و هیچ حق انحصاری یا جایگاه خاصی برای وجود انسانی در عالم به صورت کلی نیست.(همان : ۱۳۰)

اومانیست ها فرجام متعالی ، حیات فراطبیعی و سعادت و بهجت آدمی را به طور کلی نفی نمی کردند ، بلکه به این گونه امور به منزله وقایع و مسائلی می نگریستند که باید توسط اصطلاحات طبیعی بیان و تفسیر شوند ؛ همانند دیگر اطلاعات و معلوماتی که انسان تجربه می کند .

6

آنها ارزیابی نوینی از نیازهای آدمی و روابط پیوند دهنده او به طبیعت عرضه داشتند و با همین دیدگاه در تعدیل و اصلاح بنیادین درجه و میزان ارزش های اخلاقی کوشیدند.

اومانیست ها در این راستا بر لذت انسانی تاکید میکردند و بر این اساس ، به دفاع از مذهب اپیکور برخاستند.

طبیعت گرایی در عرصه های مختلفی خود را نشان داد که یکی از مهم ترین آنها در عرصه هنر است. **هنرمندان عصر رنسانس تقلید از طبیعت را هدف اصلی خود می دانستند** . جست و جوی آنان برای طبیعت گرایی ، در ذات خود به غایتی بدل شد ؛ یعنی ناظران را به واقعیت شیء یا حادثه ای که خود مجسم می کردند سوق می داد. از لئوناردو داوینچی نقاش برجسته رنسانس چنین نقل شده است :

اگر نقاش برای معیار خود تصاویر دیگران را بیافریند شایسته تحسین اندکی است ؛ اما اگر او اشیای طبیعی را مطالعه کند ثمر نیکو میبرد ... آن کس که غیر از طبیعت معیاری برای خود بردارد... خویشتن را بیهوده خسته می سازد .

به همین دلیل او خود را غیر ادیب می نامید که تنها قصدش قرائت «کتاب طبیعت» است .

بر همین اساس ما شاهد ظهور مجسمه ها و نقاشی هایی هستیم که به طبیعت انسان می پردازند و تمام تلاش هنرمند در به تصویر و به نقش در آوردن بدن طبیعی انسان است که نمونه های بارز آن مجسمه داوود و نقاشی خلقت آدم اثر میکلائوژ و تابلوی آلبامدونا اثر رافائل هستند که همگی در عصر رنسانس خوش درخشیدند.

اومانیست های (سکولار) با گرایش به طبیعت ، از پذیرش غرض ساده و جهانی یا الهیاتی برای جهان رویگردان شدند و همچنین از پذیرش اینکه خدا منبع نامحدود همه موجودات و همه ارزش هاست و یا اینکه بین طبیعت و ماورای طبیعت شکاف وجود دارد ، روی برتافتند. این اصول از اصولی است که همه اومانیست ها به آن پایبندند.

این معیار جدید هنری ، از ذهنیت تازه ای حکایت داشت که در آن ، انسان در کانون توجه قرار میگرفت و یا آن گونه که گفته شد « انسان مرکز و مقیاس همه چیزها » شمرده می شد. (همان : ۱۳۱)

تحول اومانیسم توسط دکارت پس از رنسانس :

از جهت فلسفی و فکری نیز مقارن زمانی که صدرالمآلهین در ایران مشغول زیر و رو کردن فلسفه و ریختن طرح جدیدی بود در قرن یازدهم هجری یا قرن شانزدهم میلادی در اروپا نیز جنبش علمی و فلسفی عظیمی که مقدماتش از چند

قرن پیش از آن فراهم شده بود پدید آمد و درست همان صدرالمآلهین در حال انزوا و خلوت به تفکر و ریاضت پرداخته بود در اروپا دکارت فرانسوی نغمه جدیدی از خود ساز کرد ریشه تقلید قدما را از گردن خویش در افکند و راه نویی پیش گرفت و چندین سال در گوشه‌های از هلند انزوا و گوشه نشینی اختیار کرد و فارغ از امور زندگانی، زندگی خویش را وقف امور علمی کرد (مطهری، 1372، ج: ۱، ۱۷).

از زمان دکارت به بعد اروپا به سرعت سرسام آوری به کشفیات علمی نائل گشت. در تمام رشته‌های طریق تحقیق عوض شد و مسائل جدیدی پدید آمد. در اروپا از زمان دکارت به بعد مکاتب فلسفی گوناگونی به وجود آمد بعضی به فلسفه تعقلی و بعضی از دریچه علوم تجربی به فلسفه نگریستند و بعضی فلسفه اولی و فلسفه الهی و عده ای دیگر گفته اند بشر اساساً از درک این مسائل عاجز است.

تفکر اومانیستی با تلاش پدر فلسفه جدید رنه دکارت وارد مرحله نوین ش. بنا بر دیدگاه او، انسان و محتوای اندیشه و آگاهی او، محور همه حقایق و معرفت های یقینی به وجود اشیاء و صفات آنهاست. دکارت با بیان اصل (من می اندیشم پس هستم) (که به اصل کوگیتو معروف است) (دکارت، ۱۳۸۱، ۳۷-۳۸)

آگاهی و درک شخصی محدود و وجود شخص او را ملاک وجود اشیای دیگر و همه حقایق قرار داد. در حقیقت دکارت با پایه قرار دادن وجود انسان به منزله محور معرفت های یقینی، می کوشد تبیین جدیدی از انسان ارائه دهد (کیویت، ۱۳۷۶، ص ۱۶۲-۱۶۱)

7

به دلیل ربط مهم بین تفکر اومانیستی و دوران رنسانس و تاثیر دانشمند رنه دکارت روی ادبیات اومانیستی، اجمالی از شخصیت ایشان را بیان خواهیم کرد.

دکارت:

رنه دکارت در سال ۱۵۹۶ میلادی در شهر لاهه در منطقه تورن فرانسه به دنیا آمد. در کودکی به علت بیماری و ضعف جسمی امیدی به ادامه حیات او نبود، ولی با همت یکی از پرستارانش حیات خود را بازیافت و شاید به همین سبب بود که او را «رنه» (دوباره به دنیا آمده) نامیدند. در هشت سالگی وارد مدرسه یسوعی لافلش شد که از مشهورترین مدرسه های فرانسه بود. در هفده سالگی برای تفریح به پاریس رفت و سپس برای تحصیل در رشته حقوق به دانشگاه پواتیه وارد شد. در سال ۱۶۱۸ در لشکر موریس دوتاسو ثبت نام کرد و به منطقه جنگی اعزام شد. در طی مدت زمستان، که جنگ دچار وقفه شد مطالعات خود را بویژه در زمینه ریاضیات ادامه داد. در دهم نوابر ۱۶۱۹ در نویبورگ، وقتی برای فرار از سرما به اتاقی گرم پناه برد حالتی خاص برایش پدید آمد. خودش میگوید سه بار خواب او را فرا گرفت و هر بار برق هایی را دید و رعدهایی را شنید و به نظرش آمد راهی برای کاربرد روش ریاضی در فلسفه یافته بود. در سال ۱۶۴۹ به دعوت ملکه سوئد به این کشور مسافرت کرد ولی در هوای سرد مبتلا به ذات الریه شد و در ایزدهم فوریه ۱۶۵۰ دیده از جهان فرو بست. انتشار آثار او تا چندین سال پس از مرگش با مشکل مواجه بود. کلیسای کاتولیک رومی در ۱۶۶۳ آثار او را در فهرست کتب ضاله قرار داد. پس از مرگ وی شکایت از این که او پای خدا را از حوزه علوم طبیعی بریده است بالا گرفت و در سال ۱۶۹۱ آموزش هر بخش از فلسفه او در مدارس فرانسه ممنوع شد. سال ها بعد بود که اندیشه و شخصیت دکارت اندک اندک شهرت خود را بازیافت و جایگاهی را پیدا کرد که تا به امروز حفظ شده است.

(رحمتی، ۱۳۸۸، ۲۶۷)

چرا دکارت؟

با نزدیک شدن دوره رنسانس به پایان خود و شروع عصر جدید، کم کم اومانیسیم این دوره، خود را به حوزه اندیشه های نظری و تفکرات فلسفی نزدیک تر کرد. تفکر رنسانس همچون زمینی بود که بذر اندیشه های فلسفی در آن کاشته شد و از اواخر این دوره به بعد نهال نورس آن رو به رشد گذاشت؛ به گونه ای که با پیدایش کسانی چون فرانسیس بیکن، دکارت، اسپینوزا، فویر باخ، آگوست کنت، جان لاک، بارکلی و هیوم، این نگرش در دو حوزه راسیونالیستی و آمپریستی خود را آشکار نمود.

بن مایه های اومانستی در اندیشه دکارت بیشتر است تا کسانی چون فرانسیس بیکن؛ چرا که «در زیر فشار شدید و بی امان تجربه گرایایی بیکنی، تظاهرات اومانستی فرصتی برای نشو و نما نیافت. نقش دکارت در پی ریزی فلسفه های جدید فلسفه های جدید غربی بیش از بیکن است و تاثیر او در متفکران پس از خودش نیز شدید تر. از این رو شناخت اندیشه او از اهمیتی افزون تر برخوردار است. دکارت سهم بارز تری در انتقال از قرون وسطی به عصر جدید دارد. هر چند بیکن گام های نخستین را برداشت ولی کار او بیشتر سلبی و تخریب بنای گذشتگان بود، در حالی که تلاش دکارت بیشتر ایجابی بود و منجر به پی ریزی یک نظام فلسفی شد؛ از این روست که او را پیشگام مدرنیته غربی دانسته اند.

نکته دیگر که به هر حال شوق پرداختن به دکارت را تشدید می کند آن است که نخستین آشنایی ایرانیان با فلسفه های جدید غربی هم با ترجمه آثار این فیلسوف شروع شد. (همان : ۲۶۸)

اگر بپذیریم این نتایج؛ که هر کدام به گونه ای در پیدایش و گسترش اومانیسیم رنسانس نیز تاثیر داشتند در فلسفه دکارت هم تاثیر داشته است، درک ادعای این مقاله برایمان آسانتر خواهد شد. چیزی که پذیرش را آسانتر میکند آن است که، همانگونه که پژوهش لین ترندیک نشان می دهد، بسیاری از موضوعات و مباحثی که در دوره میانه مطرح بوده تا دوره دکارت نیز تداوم پیدا کرده و همچنان برای اندیشمندان چون او مسئله بوده است.

هم سخنی های دکارت و اومانیسیم

با نگاهی به سلوک علمی و فلسفی دکارت از یک سو، و مولفه های شکل دهنده اومانیسیم رنسانس از سوی دیگر، می توان هم خوانی ها و هم سخنی های زیر را بین آنها پیدا کرد:

سوبجکتیویسم، یا خود بنیادی فاعل شناسا

از جمله موضوع هایی که می توان آن را نوعی هم سخنی و حتی بازتابی از تفکر انسان محورانه رنسانس در فلسفه دکارت دانست، توجه او به عنوان فاعل شناسا است. این سوبجکتیویسم دکارتی در عبارت معروف او یعنی «کوجیتو» متجلی شده است: «من فکر میکنم، پس هستم»

این یعنی قائل شدن شان و ارجی ویژه برای انسان به عنوان «من اندیشنده» و در واقع همه کاره عالم. چرا که از این پس جهان، و حتی خداوند، از دریچه اندیشه انسان نگریسته و حتی اثبات می شود. آیا این نوع نزدیکی بین اندیشه دکارت و اومانیسیم موجود در رنسانس نیست؟



دکارت پس از شک در همه چیز ، به این نقطه رسید که در این که شکی وجود دارد شک ندارد ، شک هم نوعی اندیشه است. او از این مطلب نتیجه گرفت که اندیشه و شک مستلزم وجود یک شک کننده یا اندیشنده است . در اینجا بود که **جلوه ای دیگر از تفکر رنسانس** خود را در اندیشه وی پدیدار نمود. ویل دورانت این موضوع را چنین بیان میکند:

نهضت رنسانس باعث کشف مجدد فرد شد ، دکارت ، فرد را به منزله محل حرکت فلسفه خود برشمرد.

دکارت از فرد ، خود یا انسان شروع کرد و سپس به عالم خارج رسید . او حتی خدا را نیز پس از اثبات وجود انسان اثبات نمود. مرور سیر تحول و حرکت فلسفی وی نشان میدهد که سوبجکتیویسم در نزد او ، راه برون رفتی است برای رهایی از شکاکیت.

تردید در حجیت قدما :

یکی از نکات قابل توجه در اومانیسم رنسانس تردید در حجیت و اقتدار گذشتگان بود. انسان رنسانس در پی مراجعه به خود و محور دانستن انسان بود و معتقد بود با این کار می تواند راه خویش را پیدا نماید. لذا بر آن شد که بدون اعتنا به سخن گذشتگان و تفاسیر آنان ، خود به کتاب مقدس مراجعه کند یا بدون توجه به آموزه های دینی ، با استفاده از عقل و تجربه ، راه های جدیدی را فراروی خود بگشاید.

یکی از مهمترین کارهای دکارت آن بود که همچون اومانیست های رنسانس حجیت بزرگان و گذشتگان و آباب کلیسا را مورد تردید و تشکیک قرار داد.

آنجا که دکارت میگوید :

9

هیچ چیز را حقیقت نیندارم جز آن که درستی آن بر من بدیهی شود. یعنی از شتاب زدگی و سبق ذهن سخت بپرهیزم و چیزی را به تصدیق میپذیرم مگر آنکه در ذهن چنان روشن و متمایز گردد که جای هیچ گونه شکی باقی نماند.

اصالت عقل :

یکی از مولفه های اساسی رنسانس و فضای اومانیستی آن ، توجه به عقل انسان به عنوان بهترین داور بود. تفکری که در این دوره شکل گرفت ، بعدا در قالب دو جریان در اندیشه غرب ، به طور خاص در تفکر فلسفی آن ، ادامه یافت : یکی نهضت عقل گرایی که چهره های شاخص آن دکارت ، اسپینوزا ، و لایب نیتس بودند و دیگری جریان تجربه گرایی که به نوعی توسط بیکن و بعدها افرادی چون هیوم تداوم پیدا کرد. دکارت برای عقل اهمیتی فراوانی و شانی والا قائل بود . از نظر او همه انسانها به یک اندازه از نعمت عقل بهره مند هستند و ملاک رسیدن به یقین ، استفاده از عقل و روش ریاضی است. البته عقل برای انجام وظایف خود نیازمند قواعد و روشی است که از آن پیروی نماید.

شکاکیت :

یکی از حوادث قابل تاملی که در حوزه معرفت شناسی ، به واسطه اومانیسم رنسانس پدید آمد احیای شکاکیت بود. شکاکیت را می توان ثمره عقل گرایی افراطی این دوره دانست.

البته وجود اندیشه های شکاکانه در تفکر غربی که دارای سابقه ی کهن است و در واکاوی آن به دوران باستان و دیدگاه کسانی چون پیرهون میرسیم ؛ لکن با رنسانس و شکل گیری اومانیسم آن است که شکاکیت دوباره جانی تازه میگیرد ، به گونه ای که



می توان آن را یکی از مولفه های اساسی اومانیسیم دانست. شکاکیت دکارتی، هیومی، و کانتی، پوزیتیویستی و فیلسوفان علم از جمله حلقه های مرتبط با این دیدگاه است.

شکاکیت روح و جسم امثال دکارت را به حدی تحت تاثیر قرار داد و اضطراب را در او فزون کرد که می گوید:

درست مثل این است ناگهان در آبی بسیار ژرف افتاده باشم، و به قدری مضطربم که نه می توانم پایم را در پایب محکم کنم و نه این که با شنا کردن خود را روی آب نگه دارم.

البته او ناامید نشد و در طرد هر آنچه کوچکترین شائبه ای از عدم یقین داشت تردیدی به خود راه نداد. او می گوید:

در این مسیر همچنان پیش خواهیم رفت تا به چیزی برسیم که قطعی باشد و اگر کار دیگری از دستم بر نیاید، دست کم یقین کنم که هیچ امر یقینی در عالم وجود ندارد.

تغییر نسبت انسان با خدا:

در نگرش اومانستی، خدا محوری جای خود را به انسان محوری می دهد، و انسان به جای که «خدایی» شود «خدا» می شود. دیگر انسان مخلوق خدا نیست، بلکه به نوعی خالق اوست.

در اندیشه دکارت هم به نوعی این تقدم ذات انسانی بر وجود خدا وجود دارد. از نظر دکارت در عالم ثبوت، این خداست که انسان را خلق کرده است، ولی سیر حرکت فکری او نشان می دهد که از نظر وی دست کم در عالم اثبات، این وجود اذهن انسانی است که بر خدا مقدم می شود و تا وقتی اثبات و یقینی نشده است نوبت به اثبات وجود خدت و صفات او نمی رسد. (همان: ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰)

اکنون که با رنسانس و اومانیسیم و تاثیر رنسانس در اومانیسیم و همچنین خطراتی که در آن همه بشریت را تهدید میکند، آشنا شدیم اکنون نظرات اسلام و اندیشمندان اسلامی را راجع به انسان و جایگاه حقیقی انسان بررسی میکنیم.

دیدگاه علامه طباطبایی در مورد جایگاه انسان:

مرحوم علامه طباطبایی که در بسیاری از آثار خویش در مورد انسان و جایگاه او در عالم هستی بحث های مفصلی دارند که می توان از آنها ضمن این که به شناخت واقعی انسان پی برد جریان انسان محوری غرب را نیز نقد نمود. ایشان در تفسیر المیزان در تفسیر آیه: **لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر** (اسراء/۷۰) در مورد کرامت انسان و تفاوت میان کرامت و فضیلت می گویند:

«اینکه فرمود: **لقد کرّمنا بنی آدم** ... مقصود از تکریم، اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد و با همین خصوصیت است که معنای تکریم با تفضیل فرق پیدا می کند. چون تکریم معنایی است نفسی و در تکریم کاری به غیر نیست. بلکه تنها شخص مورد تکریم مورد نظر است که دارای شرافتی و کرامتی بشود. به خلاف تفضیل که منظور از آن این است که شخص مورد تفضیل، از دیگران برتر می باشد.»

ایشان همچنان در ادامه می گویند:

«انسان در میان سایر موجودات عالم خصوصیتی دارد که در دیگران نیست و آن داشتن نعمت عقل است؛ و معنای تفضیل انسان بر سایر موجودات این است که در غیر عقل از سایر خصوصیات و صفات هم انسان بر دیگری برتری داشته و هر کمالی که در سایر موجودات هست حد اعلای آن در انسان وجود دارد.»

انسان از منظر المنار:

المنار نیز مانند المیزان، در مورد جایگاه انسان در این عالم معتقد است که انسان خلیفه خدا در زمین است و این خلافت برای آدمی و ذریه او می باشد.

از این جهت درست است که خلافت معنای عامی داشته باشد که به آن معنا انسان از همه موجودات ممتاز می گردد. المنار با توضیح آیه:

« و الله اخرجکم من بطون امهتکم لا تعلمون شیئا » (نحل / ۷۸)

« و خدا شما را از شکم مادرانتان خارج کرد در حالی که چیزی نمی دانستید »

می گوید:

«انسان با ضعف و جهل خودش عبرت هر عبرت گیرنده ای و باعث تعجب هر تعجب کننده ای است؛ زیرا با همه ضعفش در اقویا تصرف می کند. و با جهلی که در نشأت خودش دارد جمیع اسماء را فرا می گیرد. قوای او در مدت کوتاهی تکمیل می گردد. به دنیا می آید و جز گریه نمی داند. سپس آرام آرام رشد می کند و با قوه دیگری (عقل) می تواند سلطان کائنات شود. و به واسطه آن قوه همه را مورد تسخیر خود در می آورد همان که نامش را عقل می نامند.

انسان با این قوه دارای استعداد، آرزوها، علم، و عمل غیر محدودی است. آثار خلافت انسان در این زمینه آشکار شد. و ما عجایب صنع او را در معدن و نبات، در دریاها و خشکیها و آسمانها مشاهده میکنیم. آیا این از حکمت الهی نیست که موجودات را خلق کرد و سپس هدایت نمود و انسان را با این مواهب جانشین خود در زمین قرار داد. سنن الهی را اقامه می کند.

المنار انسان را نشان والایی از کمال الهی می داند:

« آیا نشانه ای بر کمال خدای متعال و وسعت علم او آشکارتر از انسانی که خدا او را به بهترین شکل خلق نموده وجود دارد؟ » از منظر تفسیر المنار در بحث سجده ملائکه بر آدم علیه السلام، تمامی انسانها مسجود ملائکه دانسته می شوند و وجه این احتمال آن است که سر سجده ی ملائکه ف در خلافت انسان نهفته است و تعلیم «اسماء» منشا خلافت انسان است. و مقصود از تعلیم اسماء آن است که خداوند در انسان نیرویی به نام عقل به ودیعه نهاده است که انسان با به کار بستن آن می تواند مظهر اسماء خداوند باشد؛ لذا انسان با ابتکار و خلاقیت خود مظهر خالقیت خداوند و با آزادی و اختیار خود مظهر حاکمیت خداوند است و به وسیله این نیرو می تواند بی نهایت علم تحصیل کند؛ واضح است که این نیرو در تمامی انسانها وجود دارد؛ بنابراین همگان خلیفه خداوند هستند، زیرا پس از آنکه خداوند فرمود من خلیفه ای روی زمین قرار می دهم، ملائکه گفتند: آنان باعث فساد و خونریزی می شوند؛ معلوم می شود که ملائکه از گفتار خداوند عمومیت خلافت را فهمیدند و گرنه به انسان های وارسته چنین نسبتی نمی توان داد.

(مقدس، ۱۳۹۶: ۶، ۷، ۹، ۱۰)

حقیقت انسان در مکتب امام خمینی

مکتب امام خمینی برخاسته از مکتب اسلام است. در این مکتب، انسان دارای دو بُعد است که در بعدی خلیفه خدا است (بقره: ۳۰) که از روح خدایی در او دمیده شده است (حجر: ۲۹) و تمام اسماء الهی را دارا است (بقره: ۳۱) خدای متعال پس از خلقت آدم، راه مستقیم و غیرمستقیم و حق و باطل را به انسان نمایاند و سپس به او اختیار داد هر راهی را که میخواهد برگزیند (انسان: ۳؛ شمس: ۱۰-۸). امام خمینی در این باره میگوید: «یک راه، راه مستقیم انسانیت است، که این صراط مستقیم است. صراط مستقیم یک سرش به طبیعت و یک طرفش مقام الوهیت، و انسان به آنجا میرسد که در وهم من و تو ناید» و یک طرف

دیگر مسیر باطل و جنبه حیوانیت انسان است که اگر به آن توجه شود مثل اومانیسته‌ها نه تنها امنیت شکل نمی‌گیرد بلکه بزرگترین ناامنیها رخ میدهد. وی در این زمینه میگوید:

انسان موجودی است که سیر نمیشود. انسانی است که هواهای نفسانی اش آخر ندارد، غیرمتناهی در غضب، غیرمتناهی در شهوت، غیرمتناهی در خودخواهی. هیچ چیز انسان را سیر نمیکند مگر اینکه تربیت بشود.

انسان به دلیل نامتناهی بودن در جنبه حیوانی، حتی از حیوانات هم وحشی تر میشود و وحشیگری او پایانی ندارد: شما می بینید که این جنایاتی که الان بر بشر واقع میشود از طرف این قدرتهای بزرگ، که به خیال خودشان اینها تربیت شده هم هستند. این جنایاتی که از طرف این دولتها بر بشر و بر همجنس خودشان وارد میشود، در طول تاریخ از هیچ حیوان درنده ای واقع نشده است. حیوان درنده هم طعمه میخواهد، آن طعمه که دستش آمد و شکمش سیر شد دیگر نمیخواهد یک عده از حیوانات را استثمار کند و تحت سلطه درآورد ... این انسان است که سیر نمیشود؛ این انسانی است که هواهای نفسانی هاش آخر ندارد.

امام خمینی فصل مابین انسان و حیوان را، توجه به مرتبه انسانیت یا حیوانیت در او می داند و ابرقدرتها را انسانهایی می داند که تمام توجه و قدرتشان صرف حیوانیت شده است. وی ایمان به مبدأ و معاد را تنها عامل بازدارنده انسان از حیوانیت معرفی می کند که میتواند جلوی هرج و مرج را بگیرد:

تا آن نقطه اصلی که نقطه اتکا است، خدا نباشد و خوف از او نباشد و خوف از مسئولیت روز جزا نباشد، این بشر هرج و مرج می کند، به تباهی می کشد. طبع انسان این است که خالف بکند...

اگر سر خود باشد متعدی است؛ آن (عاملی) که انسان را به راه می آورد و کنترل می کند و راهش را معین میکند، دیانت است؛ اعتقاد به مبدأ و معاد است که میتواند انسان را باز دارد از اینکه در خلوت هم که هیچکس نباشد خالف نکند.

انسان در هر دو طرف انسانیت و حیوانیت، طالب کمال مطلق است؛ یعنی خداخواه است. اما بعضی کمال را گم میکنند و راه را اشتباه می روند:

خودشان هم ملتفت نیستند که این نفس توجه به کمال مطلق دارد، منتها کمال را گم میکنند. نفس انسان متوجه به این است که برسد به کمال مطلق. تشخیص اینکه این کمال است، آن کمال است، این اشتباه در اینجاها است.

از نگاه امام، امنیت درونی پایه و اصل امنیت سیاسی و اجتماعی است. بنابراین، راههای رسیدن به امنیت پایدار از نگاه امام دو بُعد دارد؛ بُعد درونی و اعتقادی، و بُعد سیاسی اجتماعی که هر دو برخاسته از جهان بینی توحیدی است.

(هاشمی؛ علی زاده، ۱۳۹۶: ۱۷۶)

نتیجه گیری:

انسان در دیدگاه جریان رنسانس و اومانیسیم موجودی بریده از خدا بوده و محور هستی قلمداد می گردد از این جهت خواسته های او می باشند. خاستگاه این جریان هر چند یونان باستان بود لیکن بعد از رنسانس علمی در غرب مورد بازخوانی پاره ای از اندیشمندان غرب واقع گشته و احیاء شد. در این جریان خدا از مقام خود کنار گذاشته شد و انسان بر آن مقام تکیه زد. این نظام فکری نیازهای انسان با تکیه به عقل و خرد بشر منهای وحی مورد جستجو واقع می شود. این اندیشه در میان دانشمندان غربی مورد بررسی قرار گرفت. از میان دانشمندان مسلمان به نظرات مرحوم علامه طباطبایی و المنار و مرحوم امام خمینی (ره) در جایگاه انسان و کرامت و خلافت او در پهنه هستی اشاره شد. لیکن این کرامت و فضیلت و همچنین خلافت در سایه سار ارتباط تنگاتنگ انسان با خدا صورت میگیرد. و انسان بریده از خدا هیچگونه ارزش و بهایی ندارد. از نظر علامه انسانی که در نظام دین زندگی میکند و خود را بنده خدا می داند و کسی که دین را ابزاری برای رسیدن به اهداف دنیوی می داند تفاوت زیادی وجود دارد. از نظر المنار نیز انسان هر چند خلیفه خدا در زمین است اما این خلافت بدون اذن و اراده الهی انجام



نمیگردد. و از نظر امام خمینی (ره) هم که میفرمایند: انسان در هر دو طرف انسانیت و حیوانیت ، طالب کمال مطلق است ؛ یعنی خدا خواه است. اما بعضی این کمال را گم میکنند و راه را اشتباه می روند.

به عبارت دیگر اگر بخواهیم نتایج تاثیر دوران رنسانس در اومانیسیم را بر شمیریم به این نتایج می رسیم :

۱ - در دوران رنسانس ، اومانیسیم ، نه آموزه و ایدئولوژی ، بلکه جست و جویی پیوسته ، جنبشی پویانده و پرسشی است درباره ی امکان ساختمان انسانی یا انسانی تر. (پی یر ماری ، ترجمه احمدی : ۱۱)

۲ - یکی از تاثیرات دوران رنسانس بر اومانیسیم این بود که اومانیسیم رفته رفته از مسیحیت فاصله گرفت و جنبشی غیر دینی شد. (همان : ۱۲)

۳ - اومانیسیم رنسانس نتوانست خواست های انسان دوستانه ی خود را در سده ی شانزدهم به کرسی نشاند. جنگ های مذهبی ، خشونت های سیاسی ، سرکوب مخالفان ، ناپردباری و ... ایده های اومانیستی را در این دوران رنسانس ناکارآمد نشان داد و به بن بست کشاند. (همان : ۱۲)

۴ - فویر باخ مکتب اومانیسیم را این چنین معرفی می کند :

انسان خدای انسان است ؛ خداوند چیزی جز انسان در نظر خود انسان نیست . (دیویس ، ۱۳۷۸ : ۳۸)
وی می نویسد :

تصور خداوند ، به مثابه یک عامل فوق العاده اثر گذار معنوی ، همان آرمان نیکی کاملاً انسانی است. (همان)

به عبارت دیگر ، اثری که مکتب رنسانس بر روی اومانیسیم گذاشته این است که ، همه موجودات خادم انسان اند ، اما انسان ، خود ، خادم هیچ موجود دیگری ، حتی خدا ، نیست . (ر. ک . گنون ، ۱۳۷۲ : ۸۲-۱۰۴)

با این بیان ، اومانیسیم مکتبی است که به شکل افراطی با اندیشه متافیزیکی ، مانند وحی الهی و اندیشه های مرتبط با آن ، در تضاد است و انسان را از حوزه تدین به حوزه الحاد و نفی خداوند می کشاند. باید توجه داشت این نکته غیر از نوع دوستی ، بشر دوستی و کرامت انسان است که از سوی ادیان الهی ، به ویژه دین اسلام ، مورد تاکید قرار گرفته است.

در اندیشه اومانیستی ، هیچ آموزه مذهبی و اعتقادی و به صورت عام ، هیچ باور متافیزیکی ای از سرکوب و سرزنش در امان نیست ، حتی از منظر اومانیست های به اصطلاح مومن خدا و دین نقطه نهایی زندگی بشر به حساب نمی آیند بلکه تنها انسان است که از اصالت برخوردار است ، در حالی که اعتقاد به دین و آموزه های آن موجب محدودیت و بدبختی انسان می شود . (کرد فیروزجایی ، ۱۳۹۱ : ۱۳۶-۱۳۷)

یکی از محققان غربی در وصف عصر رنسانس ، که برخاسته از اندیشه اومانیستی است ، می گوید :

به نظر می آید تنها وسیله ای که انسان را از تعبد و پیش داوری آزاد می کند و راه را برای خوشبختی او هموار می کند. مردود شمردن کامل اعتقاد مذهبی به طور عام است. یعنی به هر فرم تاریخی که ملبس شود و بر هر شالوده ای که متکی باشد ، خصلت کلی عصر روشنگری رویه آشکار انتقادی و شکاکانه نسبت به دین است . (کاسیرر ، ۱۳۷۰ : ۲۱)

امروزه ، مکتب اومانیسیم و آموزه های برخاسته از آن از جمله پرخطرترین زیرساخت های فرهنگی جهان غرب علیه مطلق دین داری و به خصوص دین مقدس اسلام به حساب می آیند که بازشناسی و کالبد شکافی دقیق آن و شناساندن آن برای نسل حاضر می تواند در مقابله با تهاجم فرهنگی غرب موثر باشد. (کرد فیروزجایی ، ۱۳۹۱ : ۱۳۷)

۵ - یکی از مهمترین اثری که این دوران در اومانیسیم گذاشته ، آزادی و اختیار تام و لجام گسیخته انسان در مقابل قید و بندهای دینی و اعتقادی است (مصباح یزدی ، ۱۳۷۸ : ۲۱۸)

چرا که اومانیست ها معتقدند انسان آزاد به دنیا آمده است و باید از هر قید و بندی جز آنچه خود برای خود تعیین می کند آزاد باشد.



منابع :

- دارایی، علی اصغر، ۱۳۸۵، رنسانس (فرهنگ اصطلاحات فلسفی - اجتماعی)، نشریه رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی، شماره ۶۲
- حقانی فضل، محمد، ۱۳۸۸، زمینه ها و عوامل تردید در خطاناپذیری کتاب مقدس، نشریه نقد و نظر، شماره ۴
- مقدس، حسین، ۱۳۹۶، اومانیسیم و نقد آن بر اساس میزان و المنار، نشریه مطالعات تاریخ و تمدن ایران و اسلام، شماره ۲
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹ش)، صورتبندی مدرنیته و پست مدرنیته، تهران: نقش جهان.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳ش)، لغت نامه دهخدا، تهران: موسسه انتشار و چاپ دانشگاه تهران
- معاونت مطالعات و تحقیقات سازمان ملی جوانان (۱۳۸۷ش)، روایت تفکر، فرهنگ، و تمدن از آغاز تاکنون، تهران: سازمان ملی جوانان.
- محمدی، اسفندیار (۱۳۸۰ش)، آیا قرن بیست و یکم قرن معنویت خواهد بود، شماره 38، کلام اسلامی.
- دکارت، رنه (۱۳۸۱)، تاملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، ج سوم، تهران، سمت
- پی یر ماری (۱۳۹۰)، اومانیسیم و رنسانس، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، نشر آگه
- ابراهیم زاده آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، انسان در نگاه اسلام و اومانیسیم، قبسات، ش ۴۴، ص ۵۱-۷
- دیویس، تونی، ۱۳۸۷، اومانیسیم، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- بوک، آگوست، (فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۱)، « اومانیسیم در دوره رنسانس »، ترجمه محمد حسن لطفی، کتاب ماه ادبیات و فلسفه.
- لالاند، آندره، ۱۳۷۷، فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه، ترجمه غلامرضا وثیق، تهران، فردوس ایران
- ایلخانی، محمد، ۱۳۸۲، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، تهران، سمت.
- گنون، رنه، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاء الدین دهشیری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲ش
- کرد فیروز جایی، اسدالله، ۱۳۹۱ف تحلیل و بررسی مولفه های اومانیسیم در جریان تهاجم فرهنگی، نشریه آیین حکمت، شماره ۱۲
- دیویس، تونی، اومانیسیم، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- یارشاطر، احسان، ۱۳۸۳، گذری و نظری (پست مدرنیسم)، نشر ایران نامه، شماره ۸۴
- هاشمی، سید حسین؛ علی زاده برمی، علی اکبر، ۱۳۹۶، انسان، امنیت پایدار در اومانیسیم و مکتب امام خمینی، نشریه انسان پژوهی دینی، شماره ۳۸
- حسنی، سید علی، ۱۳۹۲، نقد و بررسی اومانیسیم جدید، نشریه معرفت فلسفی، شماره ۳۹
- رحمتی، حسین علی، ۱۳۸۸، دکارت و نردبان معکوس هم سخنی های فلسفه دکارت و اومانیسیم رنسانس، نشریه پژوهشهای فلسفی کلامی، شماره ۴۱

Vasoli, cesare. 2000, "the renaissance concept of philosophy" in : c.b .schmitt(ed), the Cambridge history of renaissance philosophy , uk : Cambridge university press.

Kristeller, paul Oscar ,2000, "humanism " in : c . B. Schmitt(ed) , the Cambridge history of renaissance philosophy , uk : Cambridge university press